

Schopenhauer's Asceticism: A path to salvation

Fatemeh Bakhtiari  *

Sima Safari ghale Zanjiri 

Abbas Haj Zein Alabedini 

Assistant Professor of Philosophy, Razi University, Kermanshah, Iran.

M.A. Student, Razi University, Kermanshah, Iran.

Assistant Professor of Philosophy, Razi University, Kermanshah, Iran.

Abstract

Asceticism has been one of the most important concepts in Arthur Schopenhauer's philosophy, especially in his theory of salvation. He has defined salvation as releasing from pain and suffering and achieving long-term tranquility. According to him, such tranquility may be achieved by the way of asceticism. Life is suffering according to him. Hence, a way of relief must be sought. Thus, he has thought that the source of all suffering is will. He has actually considered suffering as a phenomenon of will and an essential part of human life. Therefore, will has to be denied, surpassed, and dumbered if relief and peace are required. Denying and ignoring the appetites and wishes makes the relief possible. Thus, he paid special attention to the concept of Asceticism and declared it as the only way of true salvation. This essay tried to explain the concepts of Asceticism and salvation and then show how Asceticism may soothe human beings' sufferings and lead to salvation according to Schopenhauer.

Keywords: Asceticism, salvation, Schopenhauer, suffering, will.

* **Corresponding Author:** Bkhf110@gmail.com , f.bakhtiari@razi.ac.ir

How to Cite: Bakhtiari, Fatemeh & Safari ghale Zanjiri, Sima; Haj Zein Alabedini, Abbas. (2023). Schopenhauer's Asceticism: A path to salvation, *Hekmat va Falsafeh*, 19 (75), 143-159.

DIO: 10.22054/wph.2023.72801.2145



زهد راهی به سوی رستگاری در فلسفه شوپنهاور

استادیار فلسفه دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
استادیار فلسفه دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

فاطمه بختیاری * ID
سیما صفری قلعه زنجیری ** ID
عباس حاج زین العابدینی *** ID

چکیده

زهد یکی از عناصر کلیدی در فلسفه آرتور شوپنهاور، به ویژه نظریه رستگاری او است. رستگاری در نظر شوپنهاور راهی از رنج است و این راهی از طریق زهد امکان پذیر است. به نظر او زندگی سراسر رنج است و باید راهی برای رهایی از آن جستجو کرد. او علت و منشأ این رنج را اراده و خواست می داند. اراده از نظر او شی فی نفسه است و عالم را تجلیات و پدیدارهای اراده می داند، بنابراین به نظر او رنج ذاتی بشر و پدیدار و تجلی شی فی نفسه یا اراده است. بدین ترتیب برای رهایی از رنج باید به دنبال انکار، سرکوب و اسکات اراده بود. از آنجاکه انکار اراده با بی اعتنایی به خواست ها و خواهش ها ممکن می شود، شوپنهاور مفهوم زهد را مطرح می کند و آن را تنها راه رستگاری حقیقی اعلام می کند. نوشتار حاضر بر آن بوده است که مفاهیم زهد و رستگاری مورد نظر شوپنهاور را شرح دهد و نشان دهد که چگونه از نظر او زهد می تواند آلام بشری را تسکین و به رستگاری رهنمون شود.

واژه های کلیدی: اراده، رستگاری، رنج، زهد، شوپنهاور.

* نویسنده مسئول: Bkhf110@gmail.com, f.bakhtiari@razi.ac.ir

** donia.safari94@gmail.com

*** a.hzein@razi.ac.ir

مقدمه

رستگاری^۱ در نظر شوپنهاور رهایی از رنج^۲ است. به نظر او زندگی سراسر رنج است و باید راهی برای رهایی از آن جستجو کرد. او رنج را ذاتی عالم می‌داند. توضیح این که شوپنهاور تمایز کانتی بین عالم پدیدار و شی فی نفسه را پذیرفت ولی برخلاف کانت شی فی نفسه را غیرقابل شناخت^۱ نمی‌داند. از نظر او شی فی نفسه^۳ اراده و خواست^۴ است و اراده ذاتاً شرّ است. در نتیجه رستگاری رهایی از اراده و خواستن است. به نظر شوپنهاور رهایی از خواستن به دو صورت ممکن است حاصل شود؛ یکی از طریق انتخاب زندگی زاهدانه که انتخابی از سر معرفت به ذات و حقیقت عالم است و دیگری از طریق «رنج در کل، یعنی آن گونه که توسط تقدیر تحمیل می‌شود». به نظر شوپنهاور «اکثر انسان‌ها تنها از این طریق می‌توانند به انکار اراده نائل شوند» چون فقط «در مورد عده اندکی شناخت محض، یعنی شناختی که به اصل تفرّد رخنه کرده» منجر به انتخاب زندگی زاهدانه و انکار اراده می‌شود (WWR¹, 1: 392).

درواقع راه دوم رهایی از اراده در هنگام مرگ و بعد از تحمل رنج بسیار اتفاق می‌افتد بنابراین نمی‌توان آن را رستگاری مورد نظر شوپنهاور در نظر گرفت. به بیان دیگر رهایی از شرّ اراده و خواست به دو صورت ممکن است: مرگ و زهد. شوپنهاور مرگ و پایان دادن به زندگی را رهایی از اراده و خواست نمی‌داند. در واقع او خودکشی را نکوهش و آن را تسلیم در مقابل اراده می‌داند (WWR, 1: 398)، بنابراین به نظر می‌رسد نزد شوپنهاور زهد تنها راه «سرکوب و اسکات اراده» و تنها راه رستگاری حقیقی است (Papadaki, 2021: 437). البته شوپنهاور هنر را هم به‌عنوان راهی به‌سوی رستگاری معرفی می‌کند ولی از آنجا که هنر را راهی موقتی و گذرا برای رهایی از رنج می‌داند، به نظر می‌رسد رستگاری حقیقی، یعنی رستگاری ابدی^۲ از دیدگاه او فقط از طریق زهد است. به بیان دیگر به نظر او «مؤثرترین راه رهایی از رنج و رسیدن به آرامش دیرپا» انتخاب سبک زندگی زاهدانه است (Wicks, 2008: 127).

^۱. salvation

^۲. suffering

^۳. thing-in-itself

^۴. will

از آنجا که تحقیق مستقلی در باب زهد مورد نظر شوپنهاور در زبان فارسی صورت نگرفته است و اغلب رستگاری دائمی از نظر او ذیل عنوان اخلاق بحث می‌شود؛ حال آنکه او زهد را برتر از اخلاق در نظر می‌گیرد، نوشتار حاضر بر آن است تبیین او از زهد و نقش آن در رستگاری از نظر او را ارائه دهد. بنابراین به خاطر این که در فلسفه شوپنهاور اراده از جایگاهی خاص برخوردار است و برای تبیین مفاهیم زهد و رستگاری از دیدگاه او بسیار حائز اهمیت است، ابتدا به تبیین جایگاه اراده در دستگاه فلسفی او می‌پردازیم سپس ضمن شرح رستگاری و راه‌های دستیابی به آن، تعریف خاص او از مفهوم زهد و دلیل انتخاب زهد به عنوان تنها راه رستگاری حقیقی را شرح می‌دهیم.

اراده در نظر شوپنهاور

شوپنهاور در کتاب *جهان همچون اراده و تصور* به تفسیر جهان از دو جنبه تصور و اراده می‌پردازد. او می‌گوید: «این جهان آن‌سان که از یک سو، سراسر تصور است، از دیگر سو سراسر اراده است» (WWR, 1: 4). جلد نخست این کتاب با جمله «جهان تصور من است» (ibid: 3)، آغاز می‌شود، یعنی، «تمام جهان پدیدار، تجربه عینی (ابژه‌ای) برای یک ذهن (سوژه) است» و به واسطه ذهن، درک می‌شود و سپس نمود می‌یابد (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۶۴). از دیدگاه شوپنهاور، جهان از دو بعد اراده و تصور تشکیل شده است که نه از طریق تصور، بلکه از طریق اراده می‌توان به اصل و واقعیت جهان دست یافت؛ اما منظور شوپنهاور از اراده چیست؟ ما باید جهان را درک کنیم. این جهان، برای ما که آن را تصور می‌کنیم، به صورت پدیدارهای شیء فی‌نفسه نمایان می‌شود و این شیء فی‌نفسه همان اراده است که اساس پدیدار بوده و چون ما جهان را به صورت پدیدار درک می‌کنیم، اراده اساس و شالوده جهان است و تصورات ما از امور و اشیای مختلف، پدیدارهای این اراده‌اند. این اراده امری است که به سبب آن که مشمول صور مشاهده و مقولات قرار نمی‌گیرد، برای علم مجهول است و بشر آن را به صورت میل و اشتیاق به زندگی در خود می‌یابد (ذاکرزاده، ۱۳۸۶: ۲۳). شوپنهاور خود را ادامه‌دهنده فلسفه کانت می‌داند، اما در باب مسئله شیء فی‌نفسه پا را از او فراتر نهاد. از نظر کانت، شیء فی‌نفسه ناشناخته است اما از نظر شوپنهاور، شیء فی‌نفسه شناختنی است و آن اراده است. به عبارتی شوپنهاور شیء فی‌نفسه را اراده می‌داند. پس شیء فی‌نفسه در نزد کانت، همان اراده در نزد شوپنهاور است.

به بیان دیگر در عالم و رای پدیدار فقط یک حقیقت وجود دارد و آن چیزی جز شیء فی نفسه نیست، اما در بیرون، نمود و پدیدار این حقیقت همان جهان تجربی است که از اشیاء کرانمند تشکیل شده است (کاپدستون، ۱۳۷۵: ۲۶۹). در نگاه شوپنهاور اراده چنان ملازم و همراه این جهان است که یک جسم با سایه‌اش همراه است و مادامی که اراده وجود داشته باشد، جهان و زندگی نیز، وجود خواهند داشت (WWR, 1: 275).

پس بنا به آنچه گفته شد عالم پدیداری از نظر شوپنهاور چیزی جز تصور نیست؛ تصویری که وابسته به فاعل شنا سا است و آنچه در و رای پدیدار است و پدیدارهای عالم تجلیات آن هستند، اراده است. به بیان دیگر شیء فی نفسه اراده است. یکی از جلوه‌ها یا پدیدارهای اراده رنج است و از آنجا که رنج و رهایی از آن در فلسفه شوپنهاور با درک مفهوم زهد و رستگاری در ارتباط است، در ادامه به شرح آن می‌پردازیم.

رنج از نگاه شوپنهاور

شوپنهاور رنج را امری وجودی و ایجابی می‌داند. به نظر او «تنها درد و نیاز می‌توانند به شکل ایجابی احساس شوند». او برخلاف دیگر متفکران لذت را امری سلبی، یعنی نبود رنج، می‌داند (WWR, 2: 575). یکی از دلایل رنج از نگاه شوپنهاور این است که ذات انسان اراده است و اراده که به نظر او همان خواستن است سبب می‌شود که انسان همواره خواستی داشته باشد. از این رو این خواست داشتن انسان، دلیلی برای وجود دائمی رنج در زندگی اوست. شوپنهاور بر آن است که «هرگونه اراده‌ورزی ناشی از نیاز، نقص و لذا ناشی از رنج است» (ibid, 1: 196). خواستن از چند سو رنج آفرین است. نخست از این حیث که هر کسی آنگاه که چیزی را بخواهد، در حقیقت چون آن چیز را ندارد، خواهان آن است و هر نداشتن و فقدان برای بشر رنج است و به سبب وجود همین رنج است که انسان چیزی را خواسته، زیرا انسان در صدد رهایی از رنج است. به بیان دیگر، اگر فردی چیزی را بخواهد، چون آن چیز را نداشته، آن را خواسته و چون از وضعیت فعلی خود ناراضی بوده، از این رو خواهان نبود و وضعیت فعلی و رسیدن به وضعیت است که نقص و وضعیت فعلی را برطرف سازد. پس هر اراده‌ورزی و خواستنی ناشی از فقدان و عدم رضایت و رنج است، اما این خواست ذاتی انسان است و از این رو انسان، دائماً در رنج است. آن گونه که خود شوپنهاور می‌گوید: «درازای هر میل و خواسته‌ای که برآورده می‌شود، دست کم ده میل و خواسته»

دیگر باقی می‌مانند که بر آورده نمی‌شوند» (ibid)، بنابراین «طبیعت بشر، این گونه است که اراده او در تلاش است و او خشنود می‌شود، مجدداً به تلاش مجدد می‌پردازد و این همین‌طور ادامه می‌یابد تا الی آخر» (ibid: 260).

دوم این‌که بر آورده نشدن خواسته هم رنج به همراه دارد. عدم دست‌یابی به هدف و خواسته نیز سبب رنج آدمی می‌شود. بدین معنا که خواست در نگاه شوپنهاور، برابر با فقدان و فقدان برابر با نارضایتی و نارضایتی برابر با رنج است و اگر به خواسته خود نیز دست نیابیم، رنج مضاعفی را احساس خواهیم کرد. از یک سو رنج ناشی از خواست یعنی نیاز و از سوی دیگر رنج عدم دست‌یابی به خواست. شوپنهاور بر آن است که در اکثر مواقع زندگی، اکثر انسان‌ها در چنین وضعیتی قرار دارند، یعنی به دنبال چیزهایی هستند که بدان دست نمی‌یابند و از این رو در رنجی مضاعف به سر می‌برند. سوم این‌که در نگاه شوپنهاور، همان‌طور که عدم دست‌یابی به خواست موجب رنج مضاعف در انسان می‌شود، دست‌یابی به خواست نیز، سبب رنج می‌شود. بدین معنا که در برخی مواقع به خصوص در طبقه مرفه جامعه، خواسته معینی وجود ندارد و شخصی که در رفاه به سر می‌برد و تمام نیازهای روحی و جسمی او بر آورده شده‌اند، به کسالتی دچار می‌شود که شوپنهاور از آن با عنوان ملال یاد می‌کند. چنین شخصی بی‌حوصله است و به چیزی میل ندارد و چون خواهسته‌ای ندارد، افسرده و گوشه‌نشین است. از نظر نگاه شوپنهاور، در چنین وضعیتی که انسان خواست و میلی ندارد، به ملال دچار می‌شود و از این رو انسان در چنین وضعیتی نیز خوشبخت نیست و در رنج است (ibid: 312).

شوپنهاور یکی دیگر از دلایل رنج را نزاع میان موجودات زنده این جهان می‌داند. در نظر او اراده در موجودات زنده، به صورت «اراده حیات»، تجلی می‌یابد. از این رو هر موجود زنده‌ای در صدد است تا زنده بماند و اراده از این طریق به خود عینیت می‌بخشد. انسان برای زنده ماندن، از گیاهان تغذیه می‌کند، حیوانات وحشی چون ببر و پلنگ، جانوران دیگر مانند آهو، گوزن و مانند آن را می‌درند و این روند ادامه‌دار است. نتیجه آن‌که رنج تنها ناشی از اراده‌ورزی نیست، بلکه سازوکار جهان رنج آفرین است (ibid, 2: 354). به نظر شوپنهاور، «هر چیزی در مقام عینیت یافتگی اراده، تلاش می‌کند تا زندگانی خود را با زیان رساندن به زندگانی چیزهای دیگر حفظ کند. از این رو شوپنهاور این جهان را به میدان نبردی تشبیه می‌کند که در آن ستیز اراده با خود و رنج کشیدن از خود، نمایان است»

(کاپلستون، ۱۳۷۵: ۲۷۱). شوپنهاور در این باره می‌گوید: «این جهان آوردگاه موجودات رنج‌کشیده و محنت‌زده‌ای است که صرفاً با تجاوز و دریدن یکدیگر به حیات خود ادامه می‌دهند. از این رو، هر جانور درنده، گور زنده هزاران جانور دیگر است و بقای نفس‌اش، زنجیری از مرگ‌های عذاب‌آور» (WWR, 2: 581).

رستگاری از نظر شوپنهاور

شوپنهاور رستگاری را به رهایی از رنج تعریف می‌کند (WWR, 1: 397) و رنج را همراه و ملازم وجود یعنی بودن و زیستن می‌داند. در واقع به نظر شوپنهاور نبودن بهتر از بودن است (Cartwright, 1932: 155) چون بودن، یعنی زیستن در عالم پدیداری، خواستن و نیاز بی‌وقفه است و خواستن مداوم رنج دائمی در پی دارد؛ رنجی که آسودگی از آن تا لحظه مرگ میسر نیست. او هم مانند اسلاف یونانی خود فکر می‌کرد به دنیا نیامدن فراتر از هر محاسبه‌ای است (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶-۲۵). به نظر او بودن خواستن و اراده ورزی است و «هرگونه اراده ورزی ناشی از نیاز، نقص و لذا ناشی از رنج است» (WWR, 1: 196). حتی شوپنهاور فکر می‌کند مرگ و نیستی بهتر از هستی است و دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد. «مرگ هر قدر هم که ترسناک باشد، ممکن نیست بد باشد بلکه اغلب حتی به نظر خوب هم می‌رسد امری مطلوب مثل یک دوست» (WWR, 2: 469). او در کتاب جهان همچون اراده و تصور چهار استدلال علیه ترس از مرگ می‌آورد. استدلال اول و دوم استدلال‌های مشهور به استدلال‌های اپیکوری هستند. استدلال سوم استدلال شوپنهاور مبنی بر این است که نبودن از بودن در رنج مدام بهتر است. در استدلال چهارم بر فناپذیری ذات حقیقی ما و بی‌اثر بودن مرگ بر آن تأکید می‌کند (Papadaki, 2021: 427).

استدلال اول مبتنی بر تشابه عدم قبل از تولد با عدم بعد از مرگ است. «اگر آنچه موجب می‌شود که مرگ برای ما این قدر هولناک به نظر برسد اندیشه نیستی بود فکر کردن به زمانی که هنوز به وجود نیامده بودیم نیز باید همان میزان وحشت را در ما موجب می‌شد زیرا به طرز انکارناپذیری مشخص است که نیستی پس از مرگ نمی‌تواند تفاوتی با نیستی پیش از تولد داشته باشد و از این رو نمی‌تواند اسفبارتر از آن باشد» (WWR, 2: 466)، بنابراین چون عدم قبل از تولد ما را نمی‌ترساند و آشفته نمی‌کند دلیلی ندارد که از عدم بعد از مرگ بترسیم و بر آشوبیم.

استدلال دیگر مبتنی بر نبود آگاهی پس از مرگ است. «بی‌معنی است که نیستی را یک شر بدانیم زیرا هر شری همچون هر خیری مستلزم هستی و در واقع حتی مستلزم آگاهی است اما آگاهی همراه با زندگی متوقف می‌شود و نیز در خواب و در حالت بیهوشی متوقف می‌شود بنابراین فقدان آگاهی به‌عنوان وضعیتی که ابداً حاوی هیچ شری نیست برای ما معلوم و آشنا است و به‌هر حال وقوع آن کار یک لحظه است». شوپنهاور ضمن این استدلال به اپیکور اشاره می‌کند و می‌گوید او از این منظر به مرگ نگاه می‌کرد و از این رو به‌درستی می‌گفت وقتی که ما هستیم مرگ نیست و وقتی که مرگ هست ما نیستیم (ibid: 467-8). به نظر شوپنهاور دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد چون اولاً مرگ «عبارت است از لحظه‌ای که آگاهی از بین می‌رود چون فعالیت مغز متوقف می‌شود» و ثانیاً ما از بین رفتن آگاهی را در خواب و بیهوشی تجربه کرده‌ایم و هرگز آن را تجربه‌ای دردناک و ناخوشایند نیافته‌ایم (ibid: 468)، بنابراین دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد.

استدلال سوم بر این مطلب تکیه دارد که مرگ از زندگی بهتر است. این مطلب ممکن است عجیب به نظر آید ولی با توجه به نگاه شوپنهاور به زندگی قابل‌درک و همدلی است. او زندگی را تجلی خواست و اراده می‌داند؛ خواستنی مداوم و بی‌وقفه که ما را در مارا تن رنج و کسالت به سعی و امی دارد. به نظر شوپنهاور زندگی نوعی «مرگ دائمی»^۱ است (WWR, 1: 311). او بر آن است که «اگر روی قبرها می‌زدیم و از مردگان سؤال می‌کردیم آیا دوست دارند باز هم زنده شوند سرهای خود را به نشانه نفی تکان می‌دادند (WWR, 2: 465). چون ذات این عالم پدیداری خواستن است و «اراده همواره تقلا می‌کند زیرا تلاش یگانه ماهیت آن است و هیچ مقصود محصولی نمی‌تواند نقطه پایانی بر آن بگذارد» (ibid, 1: 308). تلاش ناشی از نقص و نداشتن است. وقتی تلاش به نتیجه برسد و مقصود حاصل شود سعادت و رضایت حاصل می‌شود ولی اگر ناکام بماند رنج پدید می‌آید، اما حیف و صد حیف که هر کامیابی در این عالم «موقتی و صرفاً نقطه شروع تلاشی دیگر است». از آنجا که هر تلاشی با موانع بسیار مواجه می‌شود و همواره مستلزم تقلا و نبرد است پس همواره رنج به همراه دارد، بنابراین «این که نقطه پایانی برای تلاش وجود ندارد به این معناست که پایانی بر رنج در کار نیست» (Papadaki, 2021: 430). به نظر

^۱. constant dying

شوپنهاور حتی اگر تلاشی به نتیجه برسد و خواست برای مدتی هرچند کوتاه کامیاب شود «خواستن یعنی نیاز مجدداً تحت صورتی جدید به صحنه می آید. اگر چنین نکند آنگاه دلتنگی، پوچی و کسالتی از راه می رسد که مبارزه با آن درست به اندازه مبارزه با نیاز دردناک است» (WWR, 1:314). بدین ترتیب به نظر او انسان در این عالم چنان در جنبه نیاز و ملال اسیر است و رنج می کشد که عجیب نیست «مرگ خواستی شود و انسان آن را مشتاقانه طلب کند» و آن را بهتر از زندگی بداند (ibid: 314)، بنابراین نه تنها دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد بلکه باید آگاهانه آن را طلب کرد. این سخن شوپنهاور را نباید بدین معنا گرفت که او خودکشی را توصیه می کند. چنین نیست و حتی او خودکشی را نکوهش کرده و آن را تسلیم شدن و گردن نهادن به خواست اراده می داند. در واقع منظور او توصیه به زهد است که در ادامه بحث به تفصیل شرح خواهیم داد.

در استدلال چهارم از فناپذیری ذات ما برای لزوم ترسیدن از مرگ دلیل می آورد. همان طور که پیش تر اشاره شد شوپنهاور تمایز کانتی بین عالم پدیدار و شی فی نفسه را پذیرفت و شی فی نفسه را اراده و خواست در نظر گرفت. به بیان دیگر عالم پدیداری یعنی عالمی که ما در آن به دنیا می آییم و زندگی می کنیم و می میریم فقط تجلی شی فی نفسه است. شی فی نفسه همواره هست و خواهد بود، بنابراین «حتی اگر مرگ از دست رفتن آگاهی فردی من باشد با این حال عدم مطلق من نیست» (Papadaki, 2021: 431). او می گوید «با مرگ آگاهی قطعاً از میان می رود اما آنچه آگاهی را به وجود آورده و حفظ کرده از بین نمی رود. زندگی خاموش می شود اما اصل حیاتی که خود را در آن متجلی ساخته همراه با آن خاموش نمی شود. از این رو یک احساس استوار و مطمئن به هر کسی می گوید که در او چیزی مطلقاً فناپذیر و هلاک ناشدنی وجود دارد» (WWR, 2: 496). شوپنهاور درباره این که این شی فی نفسه دقیقاً چیست، پاسخی ندارد. او می گوید این شی فی نفسه «با ورود به آگاهی خود را به عنوان اراده جلوه گر می سازد. البته ما نمی توانیم به ورای این بی واسطه ترین نمود پدیداری آن برویم چون نمی توانیم پا را از آگاهی فراتر بگذاریم» (ibid). با این حال آنچه به نظر او یقینی است این است که شی فی نفسه فناپذیر است و چیزی که بعد از مرگ از ما باقی می ماند برخلاف تصور ادیان روح یا نفس نیست بلکه «اراده غیر شخصی درون، یعنی شی فی نفسه فناپذیر است» که به هیچ عنوان بخشی از عالم پدیداری نیست و در معرض هیچ نوع تغییری نیست

(Jacquette, 2005: 123)، بنابراین ذات ما به نوعی فناپذیر است. اگر این «حقیقت مابعدالطبیعی فناپذیری ماهیت خود به عنوان شیئی فی‌نفسه را درک کنیم، دیگر مرگ به عنوان نابودی مطلق» لحاظ نمی‌شود و دلیلی برای ترس از آن وجود نخواهد داشت (Papadaki, 2021: 431).

اگر رستگاری رهایی از اراده و خواست و نیاز باشد، برای رستگار شدن چاره‌ای جز مردن نمی‌ماند. از آنجا که برای شوپنهاور رستگاری ضمن همین زندگی در عالم پدیداری موردنظر است و رستگاری بعد از مرگ دغدغه او نیست، مرگ ضمن این زندگی را به دو نحو می‌توان در نظر گرفت: خودکشی و زهد و مرگ خودخواسته^۱. شوپنهاور «با شدت و حدت هرگونه توصیه کلی فلسفی به خودکشی را رد می‌کند» (Jacquette, 2000: 46)، بنابراین تأکید شوپنهاور بر مطلوب بودن مرگ نباید به این معنی گرفته شود که او خودکشی را امری مطلوب می‌داند در واقع او خودکشی را نکوهش و آن را تسلیم در مقابل اراده می‌داند:

«خودکشی، یعنی متوقف ساختن خودخواسته پدیدار فردی، با انکار اراده زندگی که تنها فعالیت آزادی اراده برای ظهور در پدیدار است و بنابراین چنانکه آسموس آن را می‌نامد دگرگونی متعالی است، تفاوت زیادی دارد اکنون در محدوده شیوه تحقیق ما انکار اراده به قدر کفایت به بحث گذاشته شده است. خودکشی نه تنها از انکار اراده فاصله دارد بلکه تأیید نیرومند اراده نیز هست زیرا ماهیت ذاتی انکار در این واقعیت مضمراست که از لذات زندگی اجتناب شود نه از غم‌های آن. خودکشی زندگی را اراده می‌کند و صرفاً ناخشنودی از شرایطی است که آن را به فرد تحمیل می‌کند، بنابراین فرد به هیچ رو از اراده زندگی دست نمی‌کشد بلکه صرفاً زندگی را ترک می‌گوید زیرا پدیدار فردی را نابود می‌کند» (WWR, 1: 398).

بدین ترتیب از آنجایی که شوپنهاور فکر می‌کند به هر حال نبودن بهتر از بودن است و از طرف دیگر خودکشی را هم تأیید نمی‌کند بنابراین زهد را نوعی «مرگ خودخواسته» می‌بیند که در عین بودن، انکار اراده محسوب می‌شود (ibid: 402).

^۱. voluntary death

زهد از نظر شوپنهاور

شوپنهاور معمولاً واژه های «زهد»^۱ و «انکار اراده»^۲ را مترادف می گیرد. به علاوه زهد مورد نظر نظام های دیگر را هم که مدعی رستگاری هستند، مثل «تصوف»^۳ و «عرفان»^۴، به معنای انکار اراده می گیرد؛ بنابراین شوپنهاور زهد را در معنایی محدودتر استفاده کرده است. به نظر می رسد زهد مورد نظر او همان زهد مورد نظر «قدیسان و انسان های کامل مدنظر مسیحیت و آیین هندو و بودیسم» است (Cartwright, 2005: 6-7). توضیح این که زهد مورد نظر شوپنهاور با زهد مورد نظر مکتب رواقی و اپیکوری متفاوت است. در مکتب رواقی و اپیکوری «بی اعتنائی به امور دنیوی برای کسب لذت» یعنی حذف الم است و شوپنهاور آن ها را نقد می کند. به نظر او زهد مورد نظرش در سیره حضرت مسیح یا زاهدان هندی بیشتر متجلی است (Jacquette, 2005: 119). او در نقد حکیم رواقی می نویسد:

«چه تفاوتی است میان وی و تارکان دنیا و عزلت نشینانی که محصول حکمت هند هستند؛ میان وی و منجی مسیحیت آن صورت عالی لبریز از ژرفای حیات، لبریز از منتهای حقیقت شاعرانه و برترین معنا که با علو و فضیلت و تقدس کامل و البته در حالتی از منتهای رنج، پیش رویمان قرار می گیرد» (WWR, 1: 91).

شوپنهاور فکر می کند او اولین کسی است که به آنچه قدیسان و پیامبران به نحو شهودی بدان دست یافته اند، از طریق تفکر انتزاعی و معرفت دست یافته است. به نظر او بی دلیل نیست که مذاهب هندی باستان بین عالم پدیدار و عالم واقعی که توسط حجاب مایا بر ما پوشیده شده است، فرق قائل می شوند و بر تسلط بر اراده و انکار هر خواهش و لذتی به نفع فضیلت عالی تر تفکر و تعمق و فهم تأکید می کنند (Jacquette, 2005: 120). بدین ترتیب است که شوپنهاور در جهان همچون اراده و تصور، مقصود خود را از زهد چنین بیان می کند:

^۱. asceticism

^۲. denial of the will

^۳. quietism

^۴. mysticism

«روی گردانی از امور مطلوب و دل‌فریب و روی آوردن به امور ناخوشایند و نامطلوب و برگزیدن شیوه‌ی خاصی از زندگی به‌منظور پرداختن کفاره و تزکیه نفس که با هدف نفی اراده صورت می‌پذیرد» (WWR, 1: 392).

از آنجا که شوپنهاور بدن را «تجسم اراده»^۱ می‌داند، مفهوم زهد را بر اساس ریاضت بدن تعریف می‌کند. تمام عناصر موجود در تعریف زهد از نظر او با سرکوب امیال و خواهش‌های مربوط به بدن سروکار دارد. به نظر او کسی که زندگی زاهدانه را برمی‌گزیند، کم می‌خورد، به سلامتی بدن خود بی‌اعتناست، اموال خود را برای تسکین رنج دیگران می‌بخشد، ضرر و زیان و رنج تحمیل شده از سوی دیگران را با متانت تحمل می‌کند، پاکدامنی پیشه می‌کند و میل جنسی را که «قویترین آری‌گویی به اراده» و خواست حیات است، انکار می‌کند (Cartwright, 2005: 7).

در تعریف شوپنهاور از زهد دو عنصر مهم قابل تشخیص است: روی گردانی از امور مطلوب و دل‌فریب و روی آوردن به امور نامطلوب و ناخوشایند با برگزیدن سبک دشواری از زندگی است. امور مطلوب و دل‌فریب در این تعریف، اموری هستند که همواره برای بشر خوشایند بوده و دست‌یابی به آن‌ها سبب خرسندی در فرد می‌شود. امیال و غرایز موجود در انسان، به‌صورت خواهش و خواست سر برمی‌آورند و در بعضی موارد، دست‌یابی به آن‌ها مطلوب و به هدف فرد تبدیل می‌شود. به‌گونه‌ای که فرد، در تلاش است تا با دست‌یابی به آن، به خواست و هدف خود، جامه‌ی عمل بپوشاند. هنگامی که امیال و غرایز به‌صورت نیاز در انسان سر بر آرند، مطلوب فرد واقع می‌شود و تا زمانی که فرد به آن دست نیابد، آرام و قرار نمی‌یابد. از نگاه شوپنهاور، ثروت و میل جنسی، از جمله اموری هستند که همواره مطلوب و خوشایند بشر بوده است، هست و خواهد بود.

شوپنهاور معتقد است که ثروت به‌عنوان یک امر مطلوب، از جمله امیالی است که همواره خوشایند بشر است که به‌صورت نیاز در انسان ظهور می‌کند و انسان درصدد دست‌یابی به آن برمی‌آید؛ زیرا بشر همواره نیازمند بوده و تمام هستی‌اش بر نیاز بنا شده است و به ثروت بیشتر از چیزهای دیگر احتیاج دارد. او در کتاب در باب حکمت زندگی سه عامل مؤثر در سرنوشت انسان، یعنی «آنچه هستیم»، «آنچه داریم» و «آنچه می‌نماییم» را

^۱. objectification of the will

بررسی می‌کند و مقصود خود را از «آنچه داریم»، همان ثروت و دارایی می‌داند (Schopenhauer, 2005: 6). از این رو انسان به ثروت تمایل دارد و آن را به‌عنوان یک عامل تأثیرگذار در سرنوشت و سعادت خود تلقی می‌کند. شوپنهاور زهد را به‌عنوان راهی برای کنار گذاشتن و صرف نظر کردن از دارایی و ثروت به‌عنوان مطلوب انسان و به تبع آن انکار اراده می‌داند. هنگامی که امیال و غرایز در انسان به صورت نیاز آشکار می‌شوند، انسان برای پاسخ‌گویی به آن در صدد تلاش برمی‌آید و تا حد امکان به آن پاسخ می‌دهد. روی گردانی از ثروت و دارایی، با روی آوردن به فقر همراه است. شوپنهاور معتقد است زهد، بیشتر خود را به صورت فقر خودخواسته آشکار می‌سازد. از این رو نمود واضح زهد، در روی آوردن به فقر است و شخص زاهد دارایی و ثروت خود را به افراد نیازمند و رنجور صدقه می‌دهد. این عمل، یعنی روی آوردن به فقر، در جهت نفی اراده انجام می‌گیرد. به گونه‌ای که از ضایع‌های امیال و لذات زندگی نتوانند مجدد اراده‌ای را که منشأ رنج است، برانگیزد. فرد، اموال و دارایی خود را کنار گذاشته و فقط با استفاده از توانایی‌های جسمی و روحی خود و فارغ از کمک‌های دیگران، کارهای خودش را انجام داده و از هرگونه آسایش و راحتی دوری کرده تا سرانجام به «فقر خودخواسته»^۱ روی می‌آورد (WWR, 1: 371-2). بدین معنا زمانی که ثروت به‌عنوان صدقه برای کاهش رنج‌های دیگران، داده می‌شود، به‌عنوان هدفی فی‌نفسه نیز است که به تدریج اراده را از بین می‌برد.

شوپنهاور در کتاب *جهان همچون اراده و تصور* به پاسکال و برخی پادشاهان هند اشاره می‌کند و می‌گوید «هنگامی که پاسکال به عرفان روی آورد، با وجود داشتن خدمتکار، اجازه نمی‌داد کسی کارهایش را انجام دهد و با وجود بیماری، خود تختخوابش را مرتب می‌کرد و غذایش را از آشپزخانه می‌آورد و الی آخر. همچنین بسیاری از پادشاهان هند، با وجود شأن والا و داشتن منزلت، تنها از خانواده‌ها و درباریان و خادمان خویش حمایت می‌کردند و کارهای شخصی خود را با دست‌ان خود انجام می‌دادند» (ibid: 371). به نظر او کسی که به زهد روی می‌آورد و شیوه‌ی زاهدانه را برمی‌گزیند و دارایی و ثروت خود را به دیگران ببخشد، همواره به‌عنوان پدیدار واقعی اراده، میل به اراده‌ورزی را در خود احساس می‌کند، اما در صدد فرونشاندن اراده برمی‌آید. از این رو آن را سرکوب می‌کند زیرا

^۱. voluntary poverty

خود را مجبور به پرهیز از انجام آنچه بدان مایل است و در مقابل، انجام آنچه تمایلی به بدان ندارد، می‌نماید؛ حتی اگر اراده در او، به‌طور کامل از بین نرود. بدین ترتیب فرد زاهد، دارایی و ثروت خود را برای تسکین و کاهش رنج‌های دیگران می‌دهد و آن را به‌عنوان راهی برای انکار اراده می‌داند (ibid: 381-2).

علاوه بر ثروت و دارایی به‌عنوان یکی از امیال و مطلوب بشر، میل جنسی یکی دیگر از امیالی است که در انسان وجود دارد. در نگاه شوپنهاور، میل جنسی یکی از قوی‌ترین امیالی است که در بشر وجود دارد و با سایر امیال متفاوت است. این میل همواره «به‌عنوان امری ضروری پذیرفته می‌شود که برخلاف سایر امیال، ذوقی و هوس‌ی نیست، زیرا ماهیت آدمی را تشکیل می‌دهد» (WWR, 2: 512-3).

شوپنهاور معتقد است آدمی باید در برابر دل بستن اراده‌اش به هر چیزی مقاومت کند و در صدد ایجاد حداکثر بی‌علاقگی نسبت به تمامی امور را در خود برآید. درست است که جسم سالم و نیرومند او، میل جنسی را به‌وسیلهٔ جهاز تناسلی متجلی می‌کند، اما او با انکار اراده، باید جسم را سرکوب کند و در هیچ شرایطی به لذت جنسی تمایل نیابد. به‌بیان‌دیگر «پاک‌دامنی خودخواسته و کامل نخستین گام در زهد یا انکار اراده‌ی زندگی است». کسی که به این مرحله رسیده باشد، «همواره، به‌عنوان جسم زنده، به‌عنوان پدیدار واقعی اراده»، اراده در درونش سر برمی‌آورد، اما خود آن را سرکوب می‌کند (ibid, 1: 380-2).

منظور از روی آوردن به امور نامطلوب و ناخوشایند با برگزیدن سبک دشواری از زندگی همان تهذیب و تزکیه نفس است که با روی آوردن به اعمالی سنگین و دشوار همچون روزه‌داری، فقر، توبه، استغفار، انکار لذت و مانند آن میسر می‌شود. شوپنهاور معتقد است خوردن و آشامیدن، میل دیگری است که لذت را برای انسان به همراه دارد و انجام آدابی همچون روزه‌داری، سبب می‌شود که از یکی از لذت‌های زندگی یعنی تغذیه که همواره برای انسان لذت‌بخش است، صرف‌نظر کند. زاهد با روی آوردن به روزه‌داری و گرسنگی کشیدن، به حرکت در مسیر زهد ادامه می‌دهد. شوپنهاور معتقد است که جسم را باید کمتر تقویت و تغذیه کرد تا مبدا تقویت و رشد جسم به‌عنوان پدیدار واقعی اراده، سبب تحریک اراده و به‌تبع، رنج دوبارهٔ انسان در زندگی شود. بدین ترتیب فردی که به زهد روی می‌آورد، با انجام اعمالی دشوار همچون روزه‌داری، فقر، توبه و استغفار در جهت تهذیب و تزکیه نفس و به‌تبع انکار اراده گام برمی‌دارد (ibid: 382).

شوپنهاور در تعریف زهد هدف از این اعمال را انکار اراده اعلام می‌کند و درباره آنان که به زهد روی آورده‌اند و به انکار اراده دست یافته‌اند، می‌گوید: «باید با تمام توان خود تلاش کنند تا راه غلبه بر اراده را با انصراف‌های خودتحمیلی از هر نوع، شیوه‌های توبه‌آمیز و دشوار در زندگی و جستجوی آنچه برایشان نامطلوب است، حفظ کنند و تمام این اعمال برای سرکوب اراده‌ای است که مدام از نو سر برمی‌آورد» (Papadaki, 2021: 442). او فکر می‌کند ما با روی آوردن به ریاضت در نهایت می‌توانیم اراده را ناامید کنیم و از زیر سلطه‌اش خارج شویم. به‌علاوه با روی آوردن به زندگی زاهدانه خود را جاویدان می‌سازیم. زاهد با دنبال کردن امر نامطلوب، روزه گرفتن، فقر خودخواسته و انکار لذت حلال، پوچی وجود را واضح‌تر درک می‌کند. بدین ترتیب نتیجه نهایی زهد ساکت کردن اراده، آرامش نفس و بی‌تفاوتی در باب امور مربوط به زندگی روزمره است. به نظر او زاهد به حالتی می‌رسد که می‌تواند برگردد و با خونسردی و لبخند به این عالم نگاه کند؛ عالمی که قبلاً توانسته بود نفس او را به حرکت درآورد و آزار دهد اما حالا می‌تواند در برابر آن بایستد و با بی‌تفاوتی تماشایش کند (Cartwright, 1932: 156).

نتیجه‌گیری

رستگاری در نظر شوپنهاور رهایی از رنج است. از آنجا که او رنج را ذات زندگی و پدیدار شی فی‌نفسه، یعنی اراده می‌داند، معتقد است تنها راه رستگاری یا سعادت دائمی انکار اراده است. به بیان دیگر مادامی که به دنبال برآوردن خواست و خواهش‌های خود هستیم روی آرامش و رستگاری را نخواهیم دید، بنابراین او زهد را به عنوان راه رستگاری معرفی می‌کند و آن را به روی گردانی از امور مطلوب و دل‌فریب و روی آوردن به امور ناخوشایند و نامطلوب و برگزیدن شیوه‌ی خاصی از زندگی برای نفی اراده تعریف می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقصود اشاره به کتاب جهان همچون اراده و تصور شوپنهاور است:

The World as Will and Representation

۲. شوپنهاور شی فی‌نفسه را به این معنا قابل شناخت می‌داند که می‌دانیم آن اراده و خواست است نه به این معنا که قابل شناخت علمی باشد.

۳. ابدی به معنای دائمی در همین زندگی مورد نظر است چون شوپنهاور اعتنایی به عالم پس از مرگ ندارد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Fatemeh Baktiyari



<https://orcid.org/0000-0001-5973-4007>

Sima Safari ghale Zanjiri



<https://orcid.org/0009-0003-6214-3680>

Abbas Haj Zein Alabedini



<https://orcid.org/0000-0001-9228-2495>

فهرست منابع

- ذاکر زاده، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *فلسفه شوپنهاور*، انتشارات تهران: الهام.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). *تاریخ فلسفه: یونان و روم*، ترجمه سید جلال الدین مجتوبی، جلد اول، تهران: سروش.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۵). *تاریخ فلسفه از فیثته تا نیچه*، ترجمه داریوش آشوری، جلد هفتم، تهران: سروش.
- Cartwright, David E. (1932). "schopenhauerian optimism and an alternative to Resignation?", https://download.uni-mainz.de/fb05-philosophie-schopenhauer/files/2019/02/1985_Cartwright.pdf
- Cartwright, David E. (2005). *Historical Dictionary of Schopenhauer's Philosophy*, Oxford: Scarecrow press
- Caplestone, Frederick. (2001). *History of Philosophy: Greece and Rome*, translated by Seyyed Jalaluddin Mojtabavi, first volume, Tehran: Soroush. [In Persian]
- Caplestone, Frederick. (1996). *History of Philosophy from Fichte to Nietzsche*, translated by Dariush Ashuri, Volume 7, Tehran: Soroush. [In Persian]
- Jacquette, Dale. (2000). "Schopenhauer on the Ethics of Suicide." *Continental Philosophy Review* 33: 43–58.
- Jacquette, Dale. (2005). *The Philosophy of Schopenhauer*, Acumen.
- Papadaki, Lina. (2021). "Schopenhauer on Death, Salvation and Consolation", *Philosophical Investigations*, Vol. 44, Issue. 4, 426-447.

فاطمه بختیاری، سیما صفری قلعه زنجیری و عباس حاج زین العابدینی | ۱۵۹

- Schopenhauer, Arthur. (1969). *The World as Will and Representation*, translated by E.F.J. Payne, vol.1&2, Dover Publications.
- Schopenhauer, Arthur. (2005). *The Wisdom of Life*, trans. T. Bailey Saunders, The Essays of Arthur Schopenhauer: Volume Eight, Pennsylvania State University, Electronic Classics Series,
- Schopenhauer, Arthur. (2007). *The World is Like Will and Imagination*, translated by: Reza Valiyari, Tehran: Nahr-e-Karzan. [In Persian]
- Wicks, Robert. (2008). *Schopenhauer*, Blackwell Publishing Ltd.
- Zakerzadeh, Abulqasem. (2007). *Schopenhauer's Philosophy*, Tehran Publishing House: Elham. [In Persian]

استناد به این مقاله: بختیاری، فاطمه؛ صفری قلعه زنجیری، سیما و حاج زین العابدینی، عباس. (۱۴۰۲). زهد راهی به سوی رستگاری در فلسفه شوپنهاور، ۱۹ (۷۵)، ۱۴۳-۱۵۹.

DIO: 10.22054/wph.2023.72801.2145



Hekmat va Falsafeh is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.